

فصل دهم - بازتولید سرمایه اجتماعی

1- سرمایه اجتماعی

سرمایه اجتماعی عبارت از مجموعه تکی سرمایه ها (سرمایه های انفرادی) در ارتباط متقابل آنهاست. چنانکه می دانیم تولید سرمایه داری بر تقسیم کار اجتماعی و مالکیت انفرادی وسایل تولید متکی است. هر تکی سرمایه در مالکیت سرمایه دار جداگانه ایست که در رشته معینی از تولید به کار افتاده و محصول معینی به بازار عرضه می کند. ولی هر یک سرمایه اگر چه انفرادی است و مالکیت جداگانه مستقلی دارد، از نظر دورپیمایی خویش مستقل نیست بلکه دورپیمایی هر تکی سرمایه موقوف و منوط به دورپیمایی های سرمایه هاست. تکی سرمایه ها در بازار به هم می پیوندند، همدیگر را تکمیل کرده، دورپیمایی همدیگر را مشروط می سازند. آن ها با وجود مالکیت انفرادی که دارند از نظر عملکرد اقتصادی مجبورند از میان تناقضات و تضادها و رقابت های اقتصادی به صورت سرمایه واحدی عمل کنند که سرمایه اجتماعی است.

ما در فصل پیشین، دورپیمایی تکی سرمایه را بررسی کردیم و دیدیم که حرکت سرمایه انفرادی (تکی سرمایه) عبارت از دگرسانی یا تغییر چهره مداوم آن است. سرمایه به طور منظم اشکالی پولی، بارآورد و کالایی به خود می گیرد. در بررسی این دورپیمایی، رابطه و پیوند هر تکی سرمایه با سایر سرمایه ها به خودی خود مفروض تلقی می شد. بدین معنا که اگر سرمایه انفرادی مثلاً در رشته نخ ریسایی به کار افتاده به خودی خود مفروض تلقی می شد که سرمایه دار مزبور هر وقت به بازار می رود می تواند پنبه، ماشین آلات ضرور و در یک کلمه وسایل تولید مورد نیاز خویش را بخرد و همچنین مفروض تلقی می شد که این سرمایه دار نخه را هم که تولید کرده است در بازار می فروشد. چنین فرضی برای درک دورپیمایی مداوم و واگرد مداوم تکی سرمایه لازم بود. اینک باید این مسئله را بررسی کرد که چه شرایطی ضروری است تا چنین فرضی در واقع موجود باشد - یعنی چه شرایطی ضروری است تا سرمایه دار مزبور واقعاً بتواند وسایل موردنیاز خویش را از بازار بخرد و محصول تولید شده اش را بفروشد.

این شرایط در هر تکی سرمایه جداگانه ای جمع نیست، بلکه به پیوند هر تکی سرمایه با سایر سرمایه ها - یعنی به سرمایه اجتماعی وابسته است. باید سرمایه اجتماعی به طور عادی دورپیمایی کند تا تکی سرمایه های تشکیل دهنده آن نیز بتوانند دورپیمایی خود را به پایان رسانده، منظماً از سر گیرند. و این کار ممکن نیست مگر اینکه هر تکی سرمایه به طور جداگانه و همه تکی سرمایه ها در مجموع خویش بتواند محصولات خود را فروخته و کالای مورد نیاز خویش را بخرند. به دیگر سخن باید مجموع سرمایه داران مجموع محصول کل اجتماعی را با هم مبادله کنند، به طوری که نیازمندی هر تکی سرمایه و نیازمندی کل جامعه به ارزش های مصرف تامین شود و در عین حال کالاها برابر ارزش آن ها مبادله شده محصول اضافه بر نیاز بر روی دست کسی نماند. این مبادله جمعی که از طریق میلیون ها و میلیاردها خرید و فروش انجام می گیرد همان روندی است که در اقتصاد سیاسی تحقق یا سامان یابی (رالیزاسیون) نامیده می شود.

شرط این که امر سامان یابی به طور کامل انجام پذیرد دو تاست:

1- از آنجا که در بازار سرمایه داری کالاها برابر ارزش آن ها مبادله - خرید و فروش - می شوند، باید میان محصولات تولید شده توسط سرمایه اجتماعی چنان تناسبی برقرار باشد که این مبادله برابر را مقدور سازد و ارزشی بی خریدار و سامان نیافته باقی نماند.

2- کالاها تنها دارای ارزش نیستند، بلکه دارای ارزش مصرف اند. بنابر این میان تکی سرمایه هائی که جمعیاً سرمایه اجتماعی را تشکیل داده اند باید چنان تقسیم کاری، با چنان تناسبی برقرار باشد که آن ها بتوانند در مجموع خویش همه ارزش های مصرف مورد نیاز جامعه را تولید کنند.

درباره شرط نخست در صفحات پیش به حد کافی سخن گفته ایم، اما شرط اخیر و تاثیر آن بر روی سرمایه اجتماعی و محل به کار افتادن تکی سرمایه ها نیازمند توضیح است.

سرمایه دار منفردی را در نظر می‌گیریم که در رشته نخ ریسایی سرمایه‌گذاری کرده است. وقتی این سرمایه‌دار به بازار می‌رود نه تنها مراقب است که ارزش‌های برابر را مبادله کند؛ نخ خود را به کمتر از ارزش آن فروخته و کالاهای مورد نیاز خویش را بیش از ارزش آن‌ها نخرد، بلکه این سرمایه‌دار مجبور است که ارزش‌های مورد نیاز خویش را در شکل طبیعی معینی تحویل بگیرد؛ او به پنبه، پشم، ماشین نخ ریسایی و وسایل مصرف مشخصی از نوع معین و خلاصه به ارزش‌های مصرف معینی نیاز دارد.

بنابر این سرمایه اجتماعی نیز که محصول اجتماعی را تولید می‌کند باید جنبه دوگانه‌ای داشته باشد: هم تولیدکننده ارزش باشد و هم تولیدکننده ارزش مصرف. برای هر یک سرمایه‌دار این جانب مسئله بی‌تفاوت است. او حاضر است سرمایه خود را در هر رشته‌ای که بیشتر سود می‌آورد به کار اندازد و لذا برای او بی‌تفاوت است که تابوت می‌سازد یا آب نبات. ارزش‌های مصرف محصولات برای یک سرمایه‌دار تنها به مثابه حامل اضافه ارزش اهمیت دارد. اما در مورد سرمایه اجتماعی نمی‌توان چنین گفت. جامعه در مجموع خویش به مقدار معینی از هر محصول، به مقدار معینی آب نبات، به مقدار معینی ماشین از نوع معین و تجهیزات صنعتی از نوع معین نیاز دارد.

تک سرمایه‌هایی که اجراء تشکیل‌دهنده سرمایه اجتماعی اند - اگر چه هر یک به دنبال اضافه ارزش بیشتر از رشته‌ای به رشته‌ای می‌دوند - در مجموع خویش باید در چنان ترکیبی قرار گیرند که سرمایه اجتماعی از نظر ارزش مصرف و فرم طبیعی نیز جوابگوی نیاز جامعه باشد. تنها در این صورت است که محصول کل اجتماعی سامان خواهد یافت.

از این نقطه نظر - یعنی از نقطه نظر تولید ارزش‌های مصرف و شکل طبیعی فرآورده‌ها، سرمایه اجتماعی به دو بخش عمده تقسیم می‌شود:

بخش I که تولیدکننده وسایل تولید است

بخش II که تولیدکننده وسایل مصرف است.

سامان یابی محصول کل اجتماعی و باز تولید مداوم سرمایه اجتماعی زمانی مقدور است که

میان این دو بخش تناسب ضرور برقرار باشد.

در فصل هشتم، زمانی که روند انباشت سرمایه را بررسی می‌کردیم گفتیم که اگر روند تولید اجتماعی به طور پیوسته، لاینقطع و مستمر در نظر گرفته شود باز تولید نامیده می‌شود و دیدیم که باز تولید اجتماعی، هنگامی که جنبه سرمایه‌داری دارد، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را به طور مداوم مستمر از نو و از نو تولید می‌کند و اگر باز تولید گسترده باشد، مناسبات تولیدی سرمایه‌داری گسترش می‌یابد. یعنی بر تعداد کارگران و شدت بهره‌کشی از آنان افزوده می‌شود. در یک قطب فقر و محرومیت و بندگی و در قطب دیگر ثروت و مواهب و امتیازات تکامل و ترقی تمرکز می‌یابد.

اینکه باید باز تولید سرمایه‌داری را از جنبه سامان‌یابی محصول کار اجتماعی بررسی کنیم تا ببینیم دو شرط ضرور سامان‌یابی که در فوق یاد کردیم چگونه در مبادله میان دو بخش اساسی تولید منعکس می‌شود:

3- بازتولید ساده سرمایه اجتماعی

در فصل هشتم معنای باز تولید ساده را گفته ایم و می‌دانیم که باز تولید ساده یعنی این که تولید اجتماعی (که گردش و مبادله کالاها نیز جزو آنست) هر بار به مقادیر ثابت تکرار شود و در همان سطح پیشین باقی بماند.

در بازار تولید ساده سرمایه‌داری فرض این است که سرمایه‌داران همه اضافه ارزشی را که به دست آورده‌اند به مصرف شخصی می‌رسانند و انباشت نمی‌کنند و (به سرمایه خود نیفزوده و به مصرف خرید وسایل تولید نمی‌رسانند)

برای تجزیه و تحلیل شرایط سامان یابی باز تولید ساده، فرض می‌کنیم سرمایه اجتماعی از نظر ارزش و از نظر شکل طبیعی خود به شرح زیر تقسیم شده باشد:

$$c1+v1+m1 = \text{وسایل تولید}$$

$$6000 = 1000 + 2000 + 4000 \text{ بخش I (تولید وسایل تولید)}$$

$$c2+v2+m2 = \text{وسایل مصرف}$$

$$3000 = 500 + 500 + 2000 \text{ بخش II (تولید وسایل مصرف)}$$

توضیح این فرمول این است که کل سرمایه اجتماعی که در هر دو بخش، پیش ریخته شده برابر است با:

$$c1+v1+c2+v2 = 7500$$

این سرمایه پیش ریخته در بخش I 1000 (واحد پول) و در بخش II 500 (واحد پول مثلاً" تومان) اضافه ارزش بوجود آورده و ارزش کل محصول اجتماعی برابر است با:

$$9000 = 6000 + 3000$$

این محصول اجتماعی از نظر شکل طبیعی به طور کلی بر دو نوع است:

1- وسایل تولید و

2- مواد مصرفی شخصی

بخش I مقادیری از محصولات گوناگون نظیر ماشین و ماده خام و تجهیزات صنعتی و غیره به ارزش 6000 (مثلاً" تومان) تولید کرده که فقط مصرف برآورد دارد و نمی‌تواند نیاز مصرف شخصی کارگران و سرمایه داران را برآورده سازد.

بخش II نیز بنوبه خود مقادیری از محصولات مصرفی گوناگون نظیر مواد غذایی، پوشاک، اثاث منزل و غیره به ارزش 3000 (مثلاً" تومان) تولید کرده که فقط مصرف شخصی دارد و نمی‌تواند نیاز سرمایه داران را به وسایل تولید برآورده سازد. پس باید بین دو بخش I و II مبادله انجام شود بطوریکه بخش I نیاز مصرف شخصی سرمایه داران و کارگران خود را از بخش II تحویل بگیرد و در عوض وسایل تولیدی مورد نیاز بخش II را تحویل دهد.

از آنجا که این کار در بازار سرمایه دار انجام می‌شود که در آن ارزش‌های برابر مبادله می‌شوند، پس مواد مصرفی شخصی مورد نیاز بخش I باید برابر باشد با وسایل تولید مورد نیاز بخش II، چنانکه می‌دانیم ارزش وسایل مصرفی مورد نیاز بخش I عبارتست از حاصل جمع مصرف کارگران که برابر با ارزش نیروی کار آن‌ها ($v1$) است، و مصرف شخصی سرمایه داران که در باز تولید ساده، همه اضافه ارزش بدست آمده ($m1$) را مصرف می‌کنند. بنابراین بخش I مجبور است از بخش II به اندازه:

$$2000 = 1000 + 1000 = v1 + m1 \text{ خرید کند}$$

بخش II نیز برای تامین وسایل تولید مورد نیاز خویش یعنی $c2$ به بخش I نیازمند است و باید به اندازه ارزش c از بخش I خرید کند. مبادله میان دو بخش زمانی متعادل و متوازن خواهد شد که ارزش $c2$ هم 2000 باشد تا دو جانب خرید و فروش با هم برابر شود.

$$c2 + v1 + m1 = 2000$$

بخش I نه تنها باید نیازمندی بخش II را به وسایل تولید که برابر $c2$ است تامین کند، بلکه باید سرمایه ثابت خود $c1$ را نیز که مصرف شده از نو به جای خویش بگذارد. بنابر این مجموع تولید بخش I باید برابر باشد با

$$c1 + c2 = 6000$$

بخش II نیز نه تنها باید نیازمندی بخش I را به وسایل مصرف تامین کند، بلکه باید وسایل مصرف مورد نیاز خود را نیز که برابر $v2 + m1 = 500 + 500 = 1000$ است تامین نماید.

$$v1 + m1 + v2 + m2 = 3000 \text{ پس کل تولید بخش II از نظر ارزش باید برابر باشد با:}$$

اگر آنچه را که گفتیم شرط این که باز تولید ساده سرمایه داری به طور عادی جریان یابد وجود سه تناسب

زیرین است :

$$1 \quad v_1 + m_1 = c_2$$

$$2 \quad c_1 + v_1 + m_1 = c_1 + c_2$$

$$3 \quad c_2 + v_2 + m_2 = v_1 + m_1 + v_2 + m_2$$

طرز سامان يابي باز توليد ساده را مي توان در شكل زيرين ديد :

$$4000 + 1000 + 1000 = 6000$$

$$2000 + 500 + 500 = 3000$$

از بررسي باز توليد ساده سرمايه داري مي توان نتايج زير را گرفت :

نخست اين كه شيوه توليد سرمايه داري حتي در حالي كه گسترش نيابد و باز توليدش ساده باشد براي محصول اجتماعي كه توليد كرده بازار فروش بوجود مي آورد . تكرر مداوم و مستمر توليد اجتماعي سرمايه داري نيز شرايط فعاليت مداوم بازار را فراهم مي سازد .

ديگر اينكه، در شيوه توليد سرمايه داري، و او در باز توليد ساده آن، سرمايه داران مختار نيستند كه كل محصول اجتماعي را به مصارف شخصي برسانند . آن ها پس از پرداخت ارزش نيروي كار كارگر ، مجبورند بخشي از محصول اجتماعي را براي جانشين كردن سرمايه ثابت مصرف شده کنار بگذارند. لذا اين تصور كه همه محصول اجتماعي به مصرف شخصي مي رسد حتي در باز توليد ساده نيز صادق نيست.

سوم اينكه، باز توليد ساده نيز خطر بحران را در خود نهفته دارد. تك سرمايه هايي كه مالكيست مستقل داشته و تنها در بازار رقابت و نبرد بهم تنيده سرمايه اجتماعي را بوجود مي آورند، ممكن نيست بتوانند سه تناسب ياد شده ضرور براي جريان عادي باز توليد ساده را بدون دردسر و بدون برخورد با تضاد برقرار نمايند. توليد سرمايه داري در ساده ترين حالت خود نيز آيستن بحران و عدم تناسب و توازن است.

3- باز توليد گسترده سرمايه اجتماعي

در باز توليد گسترده چنانكه ميدانيم، دامنه توليد گسترش مي يابد. به اين معنا كه سرمايه داران همه اضافه ارزشي را كه به چنگ مي آورند به مصرف شخصي نمي رسانند، بلكه بخشي از آن را انباشته و به سرمايه خود الحاق مي كنند و امر توليد را هر بار با سرمايه بزرگ و بزرگتري آغاز مي نمايند.

فرض مي كنيم سرمايه اجتماعي در بخش I مانند مثال قبلي به شرح زير بكار افتاده باشد:

$$\text{وسايل توليد} \quad c_1 + v_1 + m_1 =$$

بخش I

$$4000 + 1000 + 1000 = 6000$$

زماني كه باز توليد ساده بود، سرمايه داران همه v_1 را به مصرف شخصي مي رسانند. اما براي اينكه باز توليد گسترش يابد آن ها مجبورند اضافه ارزش m_1 را كه به چنگ آورده اند دو قسمت كنند:

- يكي درآمد، كه به مصرف شخصي مي رسانند و ديگري انباشت كه به سرمايه اصلي الحاق مي كنند.

فرض مي كنيم سرمايه داران بخش I (توليد وسايل توليد) اضافه ارزشي را كه بدست آورده اند به نسبت مساوي ميان درآمد و انباشت تقسيم كنند. در آن صورت چنين خواهيم داشت:

انباشت يا سرمايه الحاق

$$m_1 = 1000$$

500
درآمد سرمايه دار (مصرف شخصي سرمايه دار)
500

اگر ترکیب ارگانیک سرمایه تغییر نکند، سرمایه الحاقی نیز مانند سرمایه اصلی به نسبت چهار بر یک بین سرمایه ثابت و متغیر تقسیم خواهد شد. در آن وقت فرمول بخش I بصورت زیر در خواهد آمد:

$$(4000+400) + (1000+100) + 500 = 6000$$

به این ترتیب بخش I دیگر از بخش II مانند سابق 2000 تومان خرید نخواهد کرد و چنانکه در فرمول فوق می بینیم تنها 1600 تومان خرید خواهد کرد که پانصد تومان آن مصرف سرمایه داران و 1100 تومان آن مصرف کارگران است. 100 تومان برای کارگران قبلی و 100 تومان برای کارگرانی که بر اثر گسترش تولید تازه استخدام شده اند و چون بخش II فقط آنقدر می تواند از بخش I وسایل تولید بخرد که وسایل مصرف به آن فروخته است، پس سرمایه ثابت بخش II (هم سرمایه ثابت قبلی و هم سرمایه ای که بر اثر انباشت به آن اضافه می شود) باید 1600 تومان باشد.

سرمایه داران بخش II نیز نمی توانند در بازار تولید گسترده، همه اضافه ارزشی را که به چنگ می آورند به مصرف شخصی برسانند. آنان نیز مجبورند این اضافه ارزش را به دو قسمت کنند: درآمد و انباشت. این سرمایه داران در باز تولید ساده همه اضافه ارزشی را که به چنگ می آورند به مصرف شخصی می رسانند. یعنی از محصولات بخش II خودشان خرید می کردند. اما اینک که باز تولید گسترده دارند. فقط درآمد خود را از محصولات این بخش خرید کرده و انباشت را که به سرمایه الحاق کرده اند از وسایل تولید (بخش I) خرید خواهند کرد. نتیجه اینکه در باز تولید گسترده (در مقایسه با باز تولید ساده) بخش II در مجموع خویش نسبت به بخش I ضعیف تر می شود و ترکیب ارگانیک سرمایه نیز در این بخش در سطح پایین تری خواهد بود. گفتیم که در مثال مورد بررسی، بخش I از بخش II فقط 1600 تومان خرید می کند و لذا بخش II نمی تواند سرمایه ثابتی بیش از 1600 تومان بخرد. و اگر توازن میان دو بخش برقرار باشد فرمول احتمالی بخش II در حالی که همان محصول کل 3000 تومانی را تولید کند چنین خواهد بود:

$$1500+7750+750 = 3000 \text{ بخش II}$$

$$1600+800+800=3200 \text{ "" ""}$$

$$240=160+80$$

↙ ↘

m2 = 800 560

شرط سامان یاب چنین است:

$$(2400+240) + (1100+110) + 550 = 6600$$

$$(1600+160) + (800+80) + 560 = 3200$$

} 9800

و همین ترتیب در سال سوم، چهارم و غیره.

چنانکه ملاحظه می کنید تناسب هایی که لازم است میان دو بخش سرمایه اجتماعی برقرار باشد تا باز تولید گسترده انجام گیرد با تناسب هایی که در بازتولید ساده داشتیم تفاوت دارد.

1- در باز تولید ساده داشتیم: $v1+m1=c2$

در باز تولید گسترده باید: $c2 > v1+m1$ بزرگتر است

یعنی اینکه قسمتی از ارزش نوین حتماً باید ذخیره شود. در باز تولید گسترده انباشت اجباری است.

2- در باز تولید ساده داشتیم:

$$c1+v1+m1=c1+c2$$

در باز تولید گسترده باید داشته باشیم:

$$c1+v1+m1 > c1+c2$$

یعنی اینکه وسایل تولید باید بیشتر از آنچه به مصرف موله رسیده است تولید شود.

3- در باز تولید ساده داشتیم:

$$v1+m1+v2+m2=c2+v2+m2$$

در باز تولید گسترده باید داشته باشیم:

$$v1+m1+v2+m2 > c2+v2+m2$$

یعنی اینکه همه ارزش نوین تولیدشده در دو بخش باید بیش از ارزش وسایل مصرفی باشد که تولید شده است.

4- تضادهای بازتولید سرمایه اجتماعی

مارکس در بررسی تولید سرمایه داری، نمونه درخشانی از تجرید و انتزاع علمی به دست می دهد. او چنانکه هم اکنون در بررسی شرایط سامان یابی در باز تولید ساده و باز تولید گسترده دیدیم، چندین محمل ضرور را جزو مقروضات می گیرد و از جمله فرض می کند که:

1- جامعه سرمایه داری خالص بوده و تنها از دو طبقه کارگر و سرمایه دار تشکیل شده باشد.

2- کالاها برابر ارزش آن ها فروخته شوند و ارزش کالاها در تمام دوران گردش تغییر نکند.

3- ترکیب ارگانیک سرمایه ثابت بماند.

با چنین مقروضاتی است که مارکس ابتدا باز تولید ساده و سپس باز تولید گسترده سرمایه داری را مورد بررسی قرار داده و آن شرایط ایدآل و آرمانی را که لازم است تا باز تولید سرمایه اجتماعی بی وقفه جریان یابد ارائه می دهد. او ثابت می کند:

اولا - سرمایه داری قادر ست بازار لازم برای کالاهائی که تولید می کند به وجود آورد و محصول کل اجتماعی را سامان دهد.

ثانیا - سامان یابی محصول اجتماعی سرمایه داری حتی در جامعه تجریدی و ایدآل نیز به آسانی و بدون تضاد انجام نمی گیرد و شرایط ضرور برای بازتولید بی وقفه با دشواری ها و عدم تناسب ها و توازن ها توأم است. مارکس می گوید:

"همه محمل های ضرور بازتولید، که متقابلا بهم منوط و مشروطند، از طریق روند بسیار بغرنجی فراهم می آیند..."

بغرنجی فراوان این روند خود دلایل فراوانی به دست می دهد که جریانش عادی نباشد⁽¹⁾

لنین در توضیح تئوری سامان دهی مارکسیستی می گوید:

"تئوری تجریدی سامان دهی (رالیزاسیون) فرض می کند و باید فرض کند که محصول به طور متناسبی میان رشته های گوناگون تولید کاپیتالیستی توزیع می شود. اما تئوری سامان دهی، با وجود چنین فرضی، به هیچ روی ادعا نمی کند که در جامعه سرمایه داری همواره محصولات به طور متناسبی توزیع می شود و یا ممکن است که به طور متناسبی توزیع شوند⁽²⁾."

"از این تئوری چنین بر می آید، که حتی در باز تولید و گردش کاملاً بی درد سر و متناسب سرمایه اجتماعی هم، تضاد میان رشد تولید و محدودیت مصرف ناگزیر است.

به علاوه در واقع امر روند سامان دهی بی دردسر و با تناسب کمال مطلوب پیش نمی رود، بلکه از درون "تنگناها"، "نوسان ها"، "بحران ها" و غیره می گذرد⁽³⁾."

بنابر این فراهم آوردن شرایط و محمل های ضرور برای اینکه بازتولید سرمایه داری مسیر متناسب و بی دردسری داشته باشد خواست کمال مطلوب سرمایه داری است، اما واقعیت سرمایه داری نیست. واقعیت زمین

(1) کاپیتال. جلد دوم، از مجموعه آثار مارکس و انگلس، چاپ روسی، جلد 24 ص. 567

(2) لنین "بازهم درباره مسئله مربوطه تئوری سامان دهی" مجموعه آثار، چاپ چهارم،

جلد چهارم روسی. ص 61-64

(3) همان اثر. ص 76

تا آسمان با این کمال مطلوب تفاوت دارد. بازتولید سرمایه داری روند است پر از تضادهای عمیق و آشتی ناپذیر که هر يك انعكاسي از تضاد اصلي سرمایه داري اند.

تضاد اصلي سرمایه داري عبارت است از تضاد میان خصلت اجتماعي تولید و تصاحب و تملك سرمایه داري، در این شیوه تولید نیروی مولده به سرعت رشد می کنند و تولید به طور روزافزونی خصلت اجتماعي به خود می گیرد. اما مالکیت وسایل تولید و محصول تولید شده به نسبت تکامل سرمایه داري در دست عده هرچه کمتری سرمایه دار متمرکز می شود که تمام نعمت و موهبت حاصل از خصلت اجتماعي تولید را به خود اختصاص می دهند.

این تضاد باز تولید سرمایه داري را با دشواری های فراوان و یا بحرانهای ادواری روبرو می سازد. گردش سرمایه اجتماعي، دلخواه نیست. قوانین و محمل ها و شرایطی دارد که ما در صفحات پیش یاد کردیم. اما وقتی مالکیت سرمایه اجتماعي و محصول کل اجتماعي، در دست افراد جداگانه ای باشد که هر يك می کوشد به حساب دیگری و علیه دیگری سهم بیشتری از ارزش اضافی را غارت کند و بر خود اختصاص دهد، کدام مرجع است که می تواند قوانین و محمل های ضرور بازتولید را طبق برنامه مراعات کند؟ سرمایه اجتماعي، که با رشد سرمایه داري خصلت واقعا " اجتماعي پیدا کرده و به صورت سرمایه واحدي در آمده، تنها وقتی می تواند به طور عادي بگردد و تناسب های لازم در بازتولید آن برقرار باشد که مالکیت آن نیز از حالت انفرادي کاپیتالیستی - بیرون آمده خصلت اجتماعي سوسیالیستی به خود بگیرد.

تضاد اصلي سرمایه داري به پنج شکل و یا در پنج تضاد بروز می کند:

1- تضاد میان تولید و مصرف

در بررسی شرایط ایدآل بازتولید، همواره فرض این بود که ارزش نیروی کار تمام و کمال پرداخت می شود، سرمایه داران نیز میان درآمد و انباشت نسبت معینی را مراعات می کنند. اما سرمایه داران کشش و تلاش مداومی دارند که دستمزد کارگران را در سطحی پایین تر از ارزش آن نگاه دارند. به علاوه نبرد رقابت نیز آنان را به برهم زدن تناسب میان درآمد و انباشت سوق می دهد. در نتیجه تناسب میان تولید و مصرف به هم می خورد. هدف سرمایه دار تامین نیازمندی کارگر نیست، سامان دهی و تملك اضافه ارزشی است که تولید شده است. اما اضافه ارزش سامان نخواهد یافت اگر کالای تولید شده فروش نرود و به مصرف نرسد؛ به این ترتیب از یکسو سرمایه داري تولید را بالا می برد، چرا که در هر واحد کالای تولید شده مقداری اضافه ارزش موجود است و هرچه تولید بیشتر باشد حجم اضافه ارزش بیشتر است. اما از سوی دیگر همین سرمایه داري، شرایط فروش کالاها و سامان دهی اضافه ارزش را محدودتر می سازد.

2- تضاد میان تولید و گردش کالا

در بررسی دورپیمائی و واگرد سرمایه، دیدیم که تولید سرمایه داري به معنای وسیع کلمه مجموعه ایست از تولید و گردش، واگرد در یکی از حلقه های دورپیمائی، دشواری پدید آید، نظم دورپیمائی تک سرمایه به خطر می افتد و زمانی که دورپیمائی تک سرمایه ها به خطر افتد، دورپیمائی سرمایه اجتماعي به هم می خورد. هدف از گردش سرمایه داري سامان دهی اضافه ارزش است و سرمایه دار، تا وقتی که نتواند اضافه ارزش نهفته در کالا را نقد کرده تصاحب کند کالا را نمی فروشد. گردش کالا با تولید در تناقض قرار می گیرد.

3- تضاد میان نظم موجود در داخل هر موسسه و آناارشي در اجتماع

سرمایه اجتماعي، حاصل جمع در هم تنیده و بهم پیوسته تک سرمایه هاست و تک سرمایه ها صاحب دارند، کار آن ها در درون موسسه زیر نظر سرمایه دار صاحب سرمایه كاملا" منظم است. ولي سرمایه اجتماعي به جاي يك صاحب، صدها و هزاران صاحب جداگانه دارد که با هم در نبردند. "مدیریت" سرمایه اجتماعي با

مدیریت تک سرمایه ها تفاوت کیفی دارد. مدیریت تک سرمایه متمرکز و کنترل شده است اما "مدیریت" سرمایه اجتماعی به امان نبرد رقابت در بازار سرمایه رها شده است. لذا در هر تک سرمایه نظم برقرار است، اما در سرمایه اجتماعی و تولید اجتماعی آناژشی و هرج و مرج برپاست.

4- تضاد میان گسترش تولید و افزایش ارزش

در بررسی بازتولید سرمایه اجتماعی فرض ما این بود که ترکیب ارگانیک سرمایه تغییر نمی کند. چنین فرضی توجیه منطقی داشت، زیرا با ساده کردن مسئله به درک ماهیت امر کمک می کرد؛ ولی چنانکه می دانیم بازتولید سرمایه اجتماعی خواه ناخواه سطح ترکیب آلی سرمایه را بالا می برد، یعنی همراه با رشد سرمایه داری ارزش نسبی سرمایه ثابت به سرمایه متغیر بیشتر شده، سطح تکامل فنی نیز بالا می رود. و از اینجا تضادی میان گسترش تولید و ارزش افزائی پدید می آید. هرچه تکامل فنی بیشتر شده و سطح ترکیب آلی سرمایه بالاتر می رود سرمایه داران به نسبت سرمایه ای که گذاشته اند اضافه ارزش کمتری به دست می آورند. بند مربوط به گرایش تاریخی انباشت سرمایه داری جوانی از این تضاد را آشکار می کند. اما توضیح و تشریح کامل آن را می گذاریم به بخش های بعدی، زمانی که از سود سرمایه سخن خواهیم گفت.

تضاد میان طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار

تضاد اصلی سرمایه داری و همه اشکال تظاهر آن که در بالا یاد کردیم، از نظر اجتماعی و سیاسی در نبرد طبقاتی میان کارگران و سرمایه داران منعکس می شود و سرانجام از طریق همین نبرد و انقلاب سوسیالیستی است که حل می شود.

دفاع لنین از تئوری مارکسیستی بازتولید سرمایه داری و تکامل آن

آنچه ما در فصل نهم و دهم بررسی کردیم موضوع جلد دوم کاپیتال مارکس است. مارکس در اینجا ابتدا دورپیمائی و واگرد سرمایه را بررسی می کند (فصل نهم درسنامه) و سپس به بررسی بهم پیوستن و در هم تنیدن تک سرمایه ها و تشکیل سرمایه اجتماعی، بازتولید سرمایه اجتماعی و سامان یابی محصول کل اجتماعی می پردازد (فصل دهم درسنامه). به این ترتیب مارکس در قیاس با اقتصاددانان پیشین و کلاسیک بورژوائی و در نبرد با آن ها تئوری تمام و کمال بازتولید سرمایه داری را تدوین می کند. این تئوری برای دست یابی به ریشه های شیوه تولید سرمایه داری دارای اهمیت درجه اول است.

پس از مارکس، اینجانب از تئوری مارکسیستی، حتی از جانب برخی از هواداران آن بدرستی درک نشد، تا چه رسد به دشمنان مارکسیسم که به تحریف آن پرداختند و این شگفت نیست چرا که در اینجا ریشه بحران های سرمایه داری نهفته است (بحران ها را در فصول بعدی کتاب به تفصیل بررسی خواهیم کرد) مارکس در تئوری سامان یابی هم این واقعیت را نشان می دهد که سرمایه داری قادر است محصولات را که تولید می کند سامان بخشد و هم این واقعیت را که این سامان یابی توأم است با تضاد و بحران و لذا محدودیت تاریخی دارد. عدم درک هر یک از این دو جزء مکمل می تواند به انحراف بیانجامد.

زمانی که لنین پا به عرصه جنبش انقلابی گذاشت در روسیه آن روز درک نادرست بازتولید سرمایه اجتماعی و سامان یابی محصول اجتماعی، جریان های گوناگون انحرافی پدید می آورد که از میان دو انحراف برجسته و ریشه دار بود: یکی جریان ناردنیک، که به امکان بازتولید سرمایه اجتماعی و سامان یابی محصول اجتماعی کم بها می داد و مدعی بود که در شرایط روسیه به علت فقر شدید توده مردم، دورنمایی برای رشد سرمایه داری و پیدایش سرمایه داری بزرگ صنعتی موجود نیست. "ناردنیک" ها مدعی بودند که روسیه بازاری برای فروش کالاهای موسسات سرمایه داری ندارد و سرمایه داری گویا بازار داخلی را محدود می کند و محلی برای فروش محصولات خود و سامان یابی سرمایه اجتماعی باقی نمی گذارد.

- دیگری جریان "مارکسیست های علنی" که تضادهای بازتولید سرمایه اجتماعی را از نظر دور می داشت و چنین وانمود می کرد که سرمایه داری می تواند بدون برخورد به دشواری و بدون گذار از تضادها رشد کند و رشد آن هم آهنگ وموزون است.

لنین از همان آغاز پا به عرصه نبرد گذاشت، از مارکسیسم در برابر این گونه جریان های انحرافی دفاع کرد و تئوری مارکسیستی بازتولید سرمایه اجتماعی را در شرایط نوین تاریخی تکامل بخشید. از جمله آثار زیرین لنین از این حیث دارای اهمیت فراوان است:

- "درباره به اصطلاح مسئله بازارها" (189)

- "نظری به مختصات رمانتیسیم اقتصادی" (1897)

- "یادداشتی درباره مسئله تئوری بازارها" (1898)

- "رشد سرمایه داری در روسیه" (1899)

- "بازهم درباره مسئله تئوری سامان دهی" (1899)

لنین در نبرد با ناردنیک ها، ثابت کرد که "تئوری" سازی های آنان درباره عدم امکان رشد سرمایه داری در روسیه، تخیلی و جدا از زندگی است. سرمایه داری درست در همان زمانی که ناردنیک ها از عدم امکان رشد آن سخن می گویند دارد به سرعت رشد می کند و درست در عمق دهات روسیه. آنجا که به گمان ناردنیک ها سرمایه داری رخنه نخواهد کرد - سرمایه داری در حال رشد و تکامل است.

در این نبرد لنین به اندیشه اصلی مارکسیستی تکیه دارد که سرمایه داری از خارج، از یک دنیای دیگر، وارد نمی شود. بلکه درست از بطن تولید کالایی می روید. و از آنجا که در روسیه تولید کالایی مدتهاست راه یافته، زمینه مناسبی برای رشد سرمایه داری فراهم آمده است. این که سرمایه داری تولیدکنندگان کوچک خرده کالایی را ورشکست می کند و به صفوف پرولتاریا می راند، این که با رشد سرمایه داری دیوارهای اقتصاد طبیعی می شکند و خرید و فروش کالا در عمق دهات رسوخ می کند. واقعیت انکارناپذیری است. اما از این واقعیت برخلاف ادعای "ناردنیک ها" این نتیجه حاصل نمی شود که گویا بازار داخلی محدود شده است. برعکس، سرمایه داری درست بر اثر شکستن دیوارهای اقتصاد طبیعی و ویران کردن تولید خرده کالایی برای خود بازار ایجاد می کند و آن را گسترش می دهد⁽¹⁾.

برخلاف ادعای ناردنیک ها دهقان همگون دیگر مدتهاست که در روسیه وجود ندارد. دهقانان تجزیه شده اند. عده معدودی از آنان ثروتمند شده به صاحبان مزارع سرمایه داری / فرم ها/ بدل می شوند و اکثر آنان از هستی ساقط شده به صفوف پرولتاریا در شهر و ده می پیوندند و درست بر اثر همین تجزیه و حتی بر اثر از هستی ساقط شدن توده دهقان بازار سرمایه داری محدود نمی شود بلکه گسترش می آید.

"کاپیتالیسم به "کارگر آزاد" نیازمند است. فقیر شدن هم چیزی نیست، جز اینکه تولیدکنندگان کوچک به کارگران مزدور بدل می شوند. فقیرشدن توده همراه است با غنی شدن معدودی بهره کش، ورشکستگی و سقوط موسسات کوچک همراه است با تقویت و تکامل بزرگترها. هر دوی این روند نیز به گسترش بازار کمک می کند. دهقان "فقیرشده ای" که سابقاً از تولید خود می زیست، اینک به حساب "دستمزد" یعنی به حساب

(1) در دهه 1960 - 1970، گروههای مائوئیستی ایران نیز درباره عدم امکان رشد سرمایه داری در ایران سخن می گفتند، و درست در زمانی که رژیم ایران با خشونت تمام جاده را برای تازاندن سرمایه داری می کوبید، آنها دیدن واقعیت رشد سرمایه داری را "رویزیونیسم کمیته مرکزی" می نامیدند، دهقانان ایرانی را نیروی یک پارچه به حساب آورده، شعارهای "نبرد مسلحانه" "محاصره شهرها از ده" و غیره را علم می کردند. البته این شعارها با حسابها و معامله های ناسالم سیاسی رهبری مائوئیستی پکن مربوط بود و به قصد بهانه تراشی و دامن زدن به جنجال ضد توده ای و ضد شوروی اختراع می شد و لذا در سرتاپای آن حتی یک استدلال شبه علمی هم وجود نداشت مائوئیست های ایرانی صدسال پس از ناردنیک های روس از نظر علمی حتی به گردپای آنها نرسیدند و به یک صدم دانش و فرهنگ آنها دست نیافتند. با این حال و با کمال تاسف عده ای از جوانان را برای مدتی سردرگم کردند. جا دارد خوانندگان اندیشه های لنین را که هم اکنون می آوریم با دقت دنبال کنند و در آنها سسیمیای جامعه امروزی ایران را بیابند و به نقشی که حزب توده ایران در درک مسائل جامعه ایران و دفاع از مارکسیسم - لنینیسم انجام داده توجه نمایند.

فروش نیروی کار خویش - زندگی می کند. او اینک مجبور است مواد مصرفی مورد نیازش را (ولو اینکه مقدارش کمتر و کیفیتش پست تر باشد) خریداری کند. از سوی دیگر وسایل تولیدی که این دهقان از دست داده، در دست اقلیتی متمرکز شده و به سرمایه بدل می شود و محصول تولید شده نیز اینک وارد بازار می گردد. این پدیده را که سلب مالکیت وسیع از دهقانان ما در دوران رفرم ها با افزایش تولید کل کشور و گسترش بازار همراه بود و نه با کاهش آن - تنها به این ترتیب می توان توضیح داد⁽¹⁾.

ما هم اکنون در ایران امروز با چنین روندی روبرو هستیم. بر اثر اصلاحات ارضی سرمایه داری و سلب مالکیت از قشرهای وسیع دهقانان و سیاست تازاندن سرمایه داری بزرگ که از زمان اصلاحات اجرا شده و می شود. توده وسیعی از دهقانان و تولیدکنندگان کوچک از هستی ساقط شده، دست از کار کشاورزی و تولیدی مستقل خویش کشیده و به صفوف پرولتاریا یا پیوسته و می پیوندند. با وجود این بازار داخلی محدود نشده، بلکه گسترش می یابد.

درست است که تعداد کثیری از دهقانان در فقری جانکاه بسر می برند و مهاجرت روستائی ایران روند بسیار دردناکی است. درست است که صدها هزاردهقان ورشکسته، حاشیه شهرها و درون زاغه ها و آلونک ها را پر کرده اند، بدون اینکه کار معلوم و دستمزد مطمئنی داشته باشند. ولی اینهم درست است که علیرغم این ها بازار داخلی سرمایه داری محدود نشده، بلکه رشد کرده است. چرا که مستمندان در گذشته گندم مزرعه خود را مصرف کرده، جوراب دست باف و چارق دست دوز خود را بپا می کردند، اما اینک لقمه نان خالی را که برای سیر کردن شکم لازم دارند، باید با پول از بازار بخرند. و برای پرداخت این پول باید به هر رو پولی به چنگ آورند.

در سال های پس از 1973 که درآمد ارزی ایران از نفت یکباره افزایش یافت، واردات کالاهای کشاورزی و مواد غذایی چنان دامنه ای گرفت که قبل از آن غیرقابل تصور بود. مقادیر زیادی گندم، برنج، گوشت، لبنیات، میوه و نظایر آن وارد کشور شد، به طوری که در بسیاری از دهات نیز روستائیان به جای تولیدکنندگان مواد کشاورزی، به مصرف کنندگان آن بدل شدند. چنین هجوم کالای خارجی از یکسو نشانه ای از سیاست های غارتگرانه و اسارتگر امپریالیستی است که در اینجا هنوز مورد بحث ما نیست و به جای خود بررسی خواهد شد، از سوی دیگر نشانه شکستن همه سدهای اقتصاد طبیعی و گسترش عظیم بازار سرمایه داری در داخل کشور ماست.

ناردنیک های روس، بدنبال اندیشه های نادرست اقتصاددانان کلاسیک بورژوائی و بویژه بدنبال اقتصاددانان عامی گرایی که این اندیشه ها را نیز از محتوای خویش تهی می کردند رفتند. آن ها نقشی را که تولید وسایل تولید در اقتصاد سرمایه داری و سامان دهی محصول کل اجتماعی می کند درک نمی کردند.

لنین در این مورد نه تنها از اندیشه های مارکس دفاع کرد، بلکه آن ها را در شرایط نوین تکامل بخشید. موضوع این است که همه محصول کل اجتماعی به مصرف شخصی (مصرف سرمایه داران و کارگران) نمی رسد، بلکه بخشی از آن همواره برای جانشین شدن وسایل تولیدی که به طور بارآور مصرف شده بکار می رود. اگر بازتولید گسترده باشد علاوه بر آن باید بخشی از ارزش نوین را نیز انباشت و صرف خرید وسایل تولید کرد. ما این مطلب را، هم در فصل مربوط به انباشت سرمایه و هم در بخش بازتولید سرمایه اجتماعی مورد بررسی قرار دادیم.

آدام اسمیت - اقتصاد دانان کلاسیک بورژوا، به این نکته توجه نداشت و کسانی که پس از مرگ اسمیت عقاید او را دنبال کردند و به عامی گری کسانیدند، به اینجا رسیدند که سرمایه داری نمی تواند اضافه ارزشی را که تولید می کند سامان دهد. در واقع نیز اگر مصرف بارآور نمی بود، سرمایه داری نمی توانست محصول کل اجتماعی و از جمله اضافه ارزش تولید شده را سامان دهد (رالیزه کند).

لنین در پاسخ ناردنیک ها از اندیشه اصلی مارکس دفاع کرد و نشان داد که از بررسی مارکس درباره باز تولید گسترده سرمایه اجتماعی تنها نتیجه درستی که می توان گرفت این است که:

(1) لنین، درباره به اصطلاح مسئله بازارها، مجموعه آثار، چاپ چهارم روسی، جلد اول، ص 87 (منظور از دوران رفرمها اشاره به اصلاحات 1861 است)

"در جامعه سرمایه داری، تولید وسایل تولید سریع تر از تولید وسایل مصرف رشد می کند"⁽¹⁾

سرمایه دار در نبرد رقابت و برای اینکه ورشکست نشود مجبور است تولید را گسترش دهد و گسترش تولید الزاما با تولید هر چه بیشتر وسایل تولید ملازمه دارد و لذا بخش مهمی از اضافه ارزش تولید شده به صورت انباشت سرمایه سامان می یابد.

چنان که در صفحات پیش گفتیم، مارکس هنگام بررسی بازتولید سرمایه اجتماعی لازم دید که از رشد ترکیب آلی سرمایه صرف نظر کند تا بتواند ریشه اصلی مطلب را نشان دهد. لنین در نبرد برای دفاع از اندیشه های مارکس، جلوتر رفت و حالتی را که در آن ترکیب آلی سرمایه نیز تغییر کند در نظر گرفت و این قانون را فرموله کرد که:

"سریع تر از همه، تولید وسایل تولید برای تولید وسایل تولید رشد می کند. پس از آن تولید وسایل تولید برای تولید وسایل مصرف و کندتر از همه تولید وسایل مصرف".

به این ترتیب لنین نشان داد که محصول کل اجتماعی مرکب از وسایل مصرف شخصی نیست که نتوان آن را بسامان رسانید. بخش بزرگی از محصول کل اجتماعی از وسایل تولید و قبل از همه وسایل تولید برای تولید وسایل تولید، تشکیل شده است. این وسایل مصرف بارآور دارند و لذا در ساماندهی محصول کل اجتماعی جا پیدا می کند.

در نبرد با "ناردنیک ها" و "مارکسیست های علنی" نه تنها مسئله بازار داخلی، بلکه مسئله بازار خارجی نیز مطرح بود. بورژوازی روسیه به نسبت رشد و کسب قدرت، پر اشتها تر می شد و به فکر تسخیر بازارهای خارجی می افتاد و از این که "بازار داخلی محدود است" می نالید. از این جهت خواست بورژوازی با "تئوری" های مربوط به محدودیت بازار داخلی تطبیق می کرد. لنین این وجه مشترک را برملا کرد و نشان داد که بازار خارجی در عین حال که برای سرمایه داری مهم است، بهیچوجه به مسئله به اصطلاح سامان دهی محصول کل اجتماعی ارتباطی ندارد. زیرا در بازار خارجی هم سرمایه دار در مقابل فروش باید خرید کند و تصور این که بازار خارجی تنها محلی است برای فروش کالا و سامان دهی اضافه ارزش، تصوری است دور از واقعیت. البته سرمایه داری همواره به گسترش گرایش دارد، همواره دنبال بازارهای جدید می گردد. اما مربوط کردن این مطلب به سامان دهی محصول اجتماعی فقط موضوع را بغرنج تر می کند. بدون آنکه به حل آن کمکی کرده باشد. لنین رابطه جنجال و سر بازار خارجی را با نقشه های تجاوز کارانه سیاسی دریافت و نوشت:

"ناله های مربوط به اینکه صنایع ما بر اثر کمبود بازار دارند از بین می روند، چیزی نیست جز مانور آشکار سرمایه داران ما که به این ترتیب به محافل سیاسی فشار وارد می آورند. آن ها منافعی حیب خود را با منافع "کشور" یکی می گیرند و در کار آنند که دولت را به راه سیاست استعماری جهانگیرانه سوق دهند و حتی به خاطر حفظ این نوع منافع "دولتی" به جنگ بکشانند"⁽¹⁾.

بحث بر سر اندیشه مارکسیستی باز تولید سرمایه اجتماعی، یکبار دیگر در دوران امپریالیسم و برای تعیین ماهیت امپریالیسم و سپس در زمان ساختمان سوسیالیسم پیش آمد. عده ای از مارکسیست ها ماهیت امپریالیسم را درک نمی کردند و می پنداشتند که امپریالیسم همانا به علت محدودیت بازار داخلی پدید می آید. از جمله مارکسیست برجسته ای نظیر روزا لوگزامبورگ - که در نبرد علیه رهبران اپورتونیست سوسیال دمکراسی آلمان، نقش برجسته ای دارد - گمان می برد که اندیشه مارکس درباره امکان سامان دهی سرمایه اجتماعی در جامعه سرمایه داری نادرست است و گویا سرمایه داری برای سامان دهی اضافه ارزش تولید شده قطعاً به محیط غیرسرمایه داری (ماقبل سرمایه داری) نیازمند است و از اینجاست که بدنال مستعمرات می رود. اشتباه لوگزامبورگ در واقع تکرار اشتباه ناردنیک های روس در سطح دیگری است و چنان که در بررسی تئوری لنینی امپریالیسم خواهیم دید ماهیت امپریالیسم کمترین رابطه ای با این نوع مسائل ندارد.

⁽¹⁾ همانجا. صفحه 71-72

در زمان ما محافل معینیه که قصد تحریف مارکسیسم - لنینیسم را دارند، به اشتباه لوگزامبورگ بر می گردند و به جای این که خدمات این شخصیت بزرگ جنبش جهانی کارگری را برجسته کنند، اشتباه او را به مثابه تکامل مارکسیسم و یا تحفه ای علیه لنینیسم برجسته می کنند.

در اندیشه های مائوئیستی عدم امکان رشد سرمایه داری در کشورهای جهان سوم و در این ادعا مائو نیز که سرمایه داری امپریالیستی نخواهد گذاشت سرمایه داری در کشورهای مستعمره رشد کند، همان اشتباه کهنه محافل ناردنیکی و ضد مارکسیستی انعکاس یافته است. ولی البته چنان که گفتیم، در سطح بسیار بسیار نازل تنوریک که محصول عقب ماندگی فرهنگی و جهل مائو و مائوئیست هاست.

اندیشه مارکسیستی بازتولید سرمایه اجتماعی و سامان دهی محصول کل اجتماعی، پس از انقلاب کبیر اکتبر به هنگام پایه ریزی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی نیز یکبار دیگر مسئله روز شد. کسانی نظیر بوخارین بر آن بودند که چون حکومت بدست پرولتاریا افتاد دیگر اقتصاد سیاسی از میان رفت و رژیم پرولتری می تواند به دلخواه خویش اقتصاد کشور را اداره کند و محصول کل اجتماعی را به دلخواه خویش تولید کرده و سامان دهد. لنین با نبوغ درخشان خویش دریافت که تقسیم تولید اجتماعی به دو بخش اساسی: تولید وسایل تولید و تولید وسایل مصرف و همچنین شرایط ضرور برای سامان یابی محصول کل اجتماعی، حتی در سوسیالیسم نیز اهمیت خود را حفظ می کند. نمی توان به دلخواه تولید کرد و نمی توان تناسب میان رشته های مختلف تولید را به دلخواه تعیین نمود. باید شرایط سامان دهی محصول اجتماعی را در اقتصاد سوسیالیستی نیز مراعات کرد. البته در سوسیالیسم اضافه ارزش تولید نمی شود و بهره کشی وجود ندارد، ولی به هر صورت جامعه نمی تواند هر آنچه را که تولید می کند، مصرف کند. برای گسترش تولید، انباشت الزامی است و انباشت با رشد علمی و فنی و ترکیب ارگانیک سرمایه ملازمه دارد و لذا در سوسیالیسم نیز باید تولید وسایل تولید برای تولید وسایل تولید سریع تر از همه رشد کند. درعین حال همواره باید میان بخش های گوناگون تولید اجتماعی توان و تناسب برقرار باشد.

تولید سوسیالیستی نیز قانونمند است و اقتصاد سیاسی با مرگ سرمایه داری نمی میرد، بلکه در شرایط نوین و برای حل مسائل اقتصاد سوسیالیستی رشد می کند⁽¹⁾.

(1) در اینجا توجه خوانندگان را به برخی بحث های بی نهایت مبتذل محافل ضد کمونیستی "مارا چپ" و به ویژه مائوئیستی جلب می کنیم، که مدعی اند در اتحاد شوروی سرمایه داری برپا گشته و برای اثبات ادعای خویش از سخنان رهبران شوروی نقل قول می کنند که در آنها کلمات "سرمایه"، "سرمایه گذاری"، "انباشت" و غیره بکار رفته است. درحالیکه این نوع کلمات از زمان لنین در اقتصاد سیاسی سوسیالیستی وارد شده ولی معنای آن به طور کامل و ماهوی با معنایی که در اقتصاد سرمایه داری داشت متفاوت است.

